

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: هانس رودیگر مینوو
برگردان و یادداشت: بهمن شفیق
۰۲ سپتمبر ۲۰۲۲

ستراتژی تشنج!

ناکامی قابل پیش‌بینی آلمان در عرصه داخلی و خارجی نافی منافع ارز نگر غرب جهانی نیست. به عکس، مادام که وضعیت تشنج ادامه دارد، دالر شکوفا می‌شود و اروپا را پیر جلوه گر می‌کند. زمان زیادی باید سپری شود، روسیه ویران گردد، آلمان تضعیف شود، اتحادیه اروپا قطعه قطعه شود و جنگ علیه چین به واقعیت تبدیل شود.

یادداشت:

از زمانی که کودتای میدان در سال ۲۰۱۴ اروپا و جهان را وارد یکی از مخاطره انگیزترین دوره های تاریخی کرد، مباحثه درباره نقش اروپا از عناصر همیشگی مجادلات و جنگ رسانه‌ای را تشکیل می‌دهد. پرسش کلیدی این مجادلات هم معطوف بود به رابطه بین آمریکا و اروپا. آیا دول اروپایی رعیت‌های آمریکا هستند؟ یا این که این دول، و در رأس آنان آلمان، با عزیمت از منافع خویش در صف مقابله با روسیه قرار گرفته‌اند؟ این مجادله البته بیش از هر چیز در میان منتقدان بلوک امپریالیستی غرب در جریان بود و نه در حواریون این بلوک. برای حواریون ماجرا ساده بود. روسیه یک دیکتاتوری عقب‌مانده بود همراه با چین که هر دو باید منکوب می‌شدند. مسأله فقط تعیین اولویت بود و این که کدام یک اول باید هدف قرار می‌گرفتند.

برای طرف مقابل اما ماجرا متفاوت بود. مباحثه بر سر نقش اروپا و رابطه‌اش با آمریکا از یک سو و با روسیه و چین از سوی دیگر، فقط مسأله‌ای تئوریک و فی‌المثل معطوف به ماهیت امپریالیسم نبود. این مسأله‌ای کاملاً عملی بود و نتایج این تحلیل می‌توانست در تعیین تاکتیک نقش مهمی ایفاء کند. اگر اروپائیان رعیت‌های آمریکا هستند، پس روشن است که تلاش باید بر برانگیختن غرور ملی آنان و جدا کردن آنان از اربابی باشد که علیه منافع خود آنان نیز عمل می‌کند. بروز نارسائی‌ها و دشواری‌های سنگین و قسماً غیر قابل حل در ماههای اخیر در کشورهای اروپایی و به ویژه در آلمان، به تقویت این دیدگاه نیز منجر شده است که سران کشورهای اروپایی در واقع خدمتگزارانی بیش برای اربابان آمریکائی خود نیستند. اینان خانانان به منافع ملی قلمداد می‌شوند. به ویژه برای مخالفان پایه‌ای گلوبالیسم، هیچ تبیینی ساده‌تر و در عین حال درست‌تر از این نمی‌توان به دست داد. دول اروپایی فاقد استقلال‌اند و همان چیزی را اجرا می‌کنند که از واشنگتن به آنان دیکته می‌شود. این تبیین کاملاً مسلط بر ژورنالیسم انتقادی در غرب و نظریه پردازان مدافع جهان چند قطبی در غرب و شرق است.

روشن است که بر اساس تبیین فوق اروپا به عنوان یک عامل مستقل تاریخی در مجادلات ظاهر نمی‌شود. این امریکاست که برای حفظ امپراتوری خود اروپا را به چنین ورطه هائی نیز می‌کشاند. در سطح دولتی، در طرف مقابل، یعنی در چین و (تا مدتی قبل) در روسیه نتیجه عملی این رویکرد تلاش برای جذب اروپا به روندی از تشنج زدائی و در عین حال گسترش مناسبات اقتصادی همه جانبه (و نه فقط تجارت، بلکه سرمایه‌گذاری و همکاری علمی و غیره) و واگذار نمودن نقش دیپلماتیکی به مثابه بافر buffer، ضربه گیر یا میانجی در جدال با امریکا می‌شد (و در مورد چین هنوز هم چنین است). نقشی که باید در تعدیل مناسبات بین‌المللی تأثیرگذار می‌بود. برای جریانات انتقادی در درون خود غرب، این رویکرد از یک سو تأکید بر استقلال را به دنبال داشت و دارد و از سوی دیگر تأکید بر منافع عمومی هر کشور منفردی در مقابل منافع بلوکهای جهانی سرمایه.

بنا بر این تبیین اروپا به مثابه مجموعه‌ای از دول تابع امریکا یا آنطور که در ادبیات ژورنالیسم انتقادی تلقی می‌گردد دولتهای رعیت vassall امریکا پاسخگوی نیازهای عملی در یک مبارزه همه جانبه بین طرفداران جهان یونی لاترال امریکائی یا پاکس امریکانا و جهان مولتی لاترال یا همان جهان چند قطبی بود. اما آیا این تبیین مبنای نظری هم دارد؟ آیا بر تحلیل روندهای پایمندی تری در خود جوامع اروپائی و امریکا از یک سو و در سرمایه داری جهانی از سوی دیگر متکی است؟ نه، چنین نیست. این رویکرد بیش از آن که ناشی از بررسی و تحلیل مبانی پایه‌ئی باشد بر مشاهداتی در سطح سیاست و در رابطه بین سران دولتها با فی المثل رؤسای جمهور امریکا و یا رابطه بین مراکز اقتصادی، سیاسی و فکری در اروپا با مراکز مشابه در امریکا و یا بر نفوذ افراد و نهادهای معین امریکائی از قبیل سوروس و بنیاد جامعه باز او در اروپا متکی است.

مسأله در این نیست که آیا در بلوک غرب نقش اروپا و امریکا یکسان است یا نه. این بدیهی است که امریکا در این بلوک نقش رهبری را بر عهده دارد و آنهم – لافل تا همین اواخر – تقریباً بلامنزاع. مسأله اما در این است که آیا در آن ائتلاف غربی اروپا تنها نقشی منفعل ایفا می‌کند یا این که خود هم از منافع ویژه خود دفاع می‌کند و هم حتی در چرخشهایی مهم در صورت لزوم در مقابل امریکا نیز می‌ایستد یا حتی خود نقش رهبری را بر عهده می‌گیرد.

نمونه هائی از این چرخشها را در سه دهه اخیر در وقایع متعدد می‌توان مشاهده نمود. در جنگ یوگسلاوی این المان بود که با به رسمیت شناختن اسلونی و کرواسی کلید تجزیه یوگسلاوی و آغاز جنگ داخلی را زد و امریکا را وادار به ورود به جنگ نمود. در لشکر کشی امریکا به عراق، المان و فرانسه هر دو در رأس ائتلافی بین‌المللی قرار داشتند که از سوی دونالد رامسفلد وزیر دفاع وقت امریکا به عنوان اروپای کهنه در مقابل اروپای نو – پولند و کشورهای اروپای شرقی – و سمبل محافظه کاری نامیده شد. در جریان پیوستن اوکراین و گرجستان به ناتو در سال ۲۰۰۸ این المان بود که در مقابل طرح ایستادگی کرد. حتی کودتای سال ۲۰۱۴ اوکراین و وقایع مترتب بر آن نیز به طور بلاواسطه ناشی از کشمکش بین روسیه و اتحادیه اروپا برای جذب اوکراین بود و نه جدال بین روسیه و امریکا. پس از کلید خوردن ماجرا بود که امریکا ابتکار عمل را در دست گرفت. درست مانند وقایع یوگسلاوی.

اما تشخیص شواهد این امر چندان دشوار نیست که اروپا – و هیچ نباید فراموش کرد که المان در رأس اروپا است – در سطوح دیگر نیز پروژه مستقل خود را دنبال می‌کرد و هنوز هم می‌کند. کافی است به جدال دیرینه بین امریکا و المان بر سر مازاد تجارت خارجی المان اشاره کرد که برای سالهای متمادی مورد نزاع دو طرف بود. حتی در تولد یورو به عنوان ارز واحد نیز هدفی دوگانه دنبال می‌شد که از یک سو شکل دادن به بلوکی جهانی در همراهی با دلار و از سوی دیگر در رقابت با آن بود.

تأکید بر این رویکرد مستقل از آن رو اهمیت دارد که اولاً شناخت دقیق‌تری از توسعه و تکامل سرمایه داری معاصر و به تبع آن از مناسبات بین‌المللی به دست می‌دهد و دوم منجر به آن می‌شود که گرایش‌های پایه‌ی خود این جوامع اروپائی نیز با دقت بیشتری مورد مذاقه قرار گرفته و کل رویکرد آنان با یک کلیشه «دنباله روی از امریکا» توضیح داده نشود. امری که مانع دریافت هم منافع ستراتیژیک اقتصادی و سیاسی و هم سنتهای جا افتاده از تمام دوران تکامل سرمایه داری در این کشورها می‌شود.

یادداشت هانس رودیگر مینوو از این دست است. او امپریالیسم اروپائی را با عزیمت از خود آن توضیح می‌دهد و نه با دنباله روی آن از امریکا. این یادداشت البته جای یک تحلیل همه جانبه را نمی‌گیرد. اما به عنوان رویکردی متمایز از رویکرد مبتنی بر توضیح ارباب و رعیتی رابطه امریکا و اروپا توجه را به جوانبی از اعماق جامعه المان و سنتهای طبقه حاکمه آن معطوف می‌کند که رویکرد ارباب و رعیتی اتفاقاً از دید پنهان می‌سازد. رویکرد ارباب رعیتی قادر به فهم ابعاد حدادی ماشین سرکوب لیبرال فاشیستی در اروپا نیست و به این وسیله خطری را نادیده می‌گیرد که تهدید آن برای موجودیت هم طبقه کارگر و هم جهان چندان کمتر از تهدید حرکت به سوی منازعه اتمی نیست. دولتمردان و دولت زنان اروپای امروز نوکران امریکا نیستند، ایدئولوگهای یک ارتجاع اولترالیبرال-فاشیستی اند. نه هابک و نه بریوک و نه شولتس را نمی‌توان دستور بگیران سیا و پنتاگون تعریف کرد. گو این که هر کدامشان با درجاتی از تفاوت از روابط تنگاتنگی با واشنگتن نیز برخوردارند. مهم‌تر از همه آن که رویکرد تقلیل گرایانه ارباب و رعیتی پس از روشن شدن عواقب وخیم تحریمهای غربی علیه روسیه در ماههای اخیر کل ماجرا را یا به حماقت و یا به نوکری سران اروپائی - و آلمانی - در برابر امریکا تقلیل می‌دهد. این رویکرد زیانهای وارده بر اروپا را می‌بیند و آن را با این مشاهده ساده توضیح می‌دهد که تحریم ها به نفع اروپا نیستند.

از این نقطه نظر گوئی مدافعان چنین نظریاتی منافع تاریخی بورژوازی المان و انگلستان و فرانسه و ایتالیا را بهتر از رهبران این کشورها تشخیص می‌دهند. آن‌ها قادر به فهم این امر نیستند که وقایع جاری را فقط بر اساس سود و زیانهای لحظه کنونی نمی‌توان توضیح داد. آن‌ها متوجه نیستند که موضوع جنگ بین روسیه - و چین - و غرب نه اوکراین است و نه کریمه. موضوع تغییر سلسله مراتب سلطه در نظام بین‌المللی است و دقیقاً به همین دلیل است که بورژوازی امپریالیست اروپائی با تمام قواء در صدد آماده کردن توده های مردم برای تحمل ریاضت و مرارت دوران جنگی است. اروپا برای جنگ آماده می‌شود، هر چند که امروز در مقامی نیست که بتواند در ارکستر قدرتهای بزرگ به بازی پردازد. ناتوانی اروپا در تحقق ستراتیژی اش به معنای آن نیست که فریب امریکا را خورده است. این ناتوانی محصول تکوین شرایط عینی بسیار عمیق‌تری است که ریشه‌های آن را باید در تحول تاریخ ۵ قرن اخیر جهان به طور کلی و در شتاب توسعه مناسبات سرمایه داری در سطح جهانی پس از جنگ دوم جهانی و به ویژه در سه دهه اخیر جست. ممکن است در کوتاه مدت اروپا به عنوان تنها قربانی این تحولات جلوه گر شود و در مقام مقایسه امریکا به عنوان برنده ای که لااقل دالر آن حتی نیرومند تر از پیش ظاهر شود. اما این تنها خطای باصره است. خطائی که نویسنده یادداشت حاضر، هانس رودیگر مینوو، نیز در پایان یادداشت مرتکب می‌شود. واقعیت آن است که امریکا و اروپا دوقلوهای جدائی ناپذیر سیامی اند که فرو رفتن هر کدام دیگری را نیز به قعر فرو می‌کشد.

بهمین شفیق

۲۸ مرداد- اسد- ۱۹/۱۴۰۱ اگست ۲۰۲۲

ستراتژی تشنج!

اعلام عزم «ویران کردن روسیه» از سوی وزیر امور خارجه آلمان طرف چند ماه نشان داد که از همان آغاز چیزی بیگانه با واقعیت و بیان واکنشی تهاجمی بود که بر متن تاریخ روابط دیپلماتیک آلمان و روسیه و یا به طور کلی بر متن روابط بین آلمان و روسیه شکست محتوم آلمان را به دنبال خواهد داشت. کسان دیگری هم در وزارت امور خارجه آلمان بودند که خواستار «ویران کردن روسیه» بودند که نام بردن از آنان در اینجا مجاز نیست، چرا که آنان چیزی بیشتر از تجسم یک جنون خودبزرگ بینی اقتصادی نبودند که بر موجی از نژادپرستی ضد اسلاو سوار است. [چیزی که] میلیونها انسان در شرق و جنوب شرقی اروپا قربانی آن شده اند. نیروهای آلمانی البته بر دروازه های لنینگراد خیمه زده بودند و در وارسا مستقر شده بودند و در پانسوو هم مرتکب قتل شدند؛ اما آن‌ها ناچار شدند عقب بنشینند.

گله های روسی

نژادپرستی ضد اسلاو که اکنون «روس هراسی» (یا روسوفوبیا) نام دارد هیستری نابودی نامبرده در بیانیه وزارت خارجه اکنون در رسانه های اصلی آلمان، به ویژه در ارگان الیت اقتصادی و فرهنگی آلمان یعنی فرانکفورتر گماینه سایتونگ (از این پس: فرانکفورتر) جاری شده و از ماهها قبل صفحات خود را برای ارائه تصویری از دشمن باز می کند که از قرون وسطی برمی خیزد و ترس برانگیز است. در مرکز این هیستری نابودی میل به «ویران کردن روسیه» اشباحی خوف انگیز ضد اسلاوی با ظاهر آسیائی در حال توفیدن اند: «آن زمان» هم مثل امروز بود که «گله های تاتار و مغول چنگیز خان به قلمرو اوکراین حمله کردند». «حالا این هجوم گله های روسی یک بار دیگر اوکراینی ها را به سوی غرب می راند». (فرانکفورتر ۱۰ مه ۲۰۲۲)

دشمن سازی

این که تحریریه این روزنامه چنین متن هائی را بدون هیچ تفسیری منتشر می کند نباید مورد سرزنش قرار بگیرد. در اینجا کوتاهی در کار نیست. ارگانهای رسانه ئی در این سطح – از جمله شبکه های تلویزیونی عمومی اول و دوم آلمان – اکنون در جنگ عیله روسیه به بخش افکار ساز میلیتاریزاسیون دولتی و مبتنی بر نژادپرستی تبدیل شده اند. در یکی از برنامه های معروف شبکه دوم تلویزیون گفته می شود که روسها «البته در ظاهر اروپائی به نظر می رسند» اما «نباید فراموش کنیم که ... در مفهوم فرهنگی آن‌ها اروپائی نیستند.» (۱۲ اپریل ۲۰۲۲) بر این مبنا روسهای غیر اروپائی از نظر قومی (نژادی) دوگانه اند و جنگشان هم مبنای ژنتیکی دارد: دشمن سازی ضد اسلاو به عرصه تصویر سازی بسط می یابد که متعلق به آسیائی هاست: نیردی در آینده علیه چین. و از سوی شورای رسانه های آلمان، این ارگان «کنترول از خود داوطلبانه» نیز هیچ اعتراضی دیده نشد که برای خود رسالت رعایت «استانداردهای کیفی اخلاقی در ژورنالیسم آلمانی» را قائل است.

در هم آمیزی

آدم آرزو می کند که این عناصر آشکارا راسیستی هیستری نابودی متعلق به یک بخش افراطی در سیاست و رسانه های آلمان باشد، اما این امید در برابر واقعیتها در هم می شکند. این عناصر علناً نژادپرستانه در بالاترین سطح اتحادیه اروپای تحت سلطه آلمان پی ریزی می شوند. نقل قول بالا درباره روسهائی که اروپائی به نظر می رسند اما «اروپائی

نیستند» از عبارات یک خانم کارشناس سیاسی اند که تلویزیون شبکه دو المان به عنوان نایب رئیس «انستیتوت اتحادیه اروپا برای مطالعات امنیتی» EUISS معرفی می کند و او یک افراطی نیست و از تحصیلات دانشگاهی در مونیخ و برلین هم برخوردار است. البته این فرستنده تلویزیونی در این کوتاهی کرد که انستیتوت مزبور و این خانم دانشمند را دقیقتر معرفی کند: در ویکی پدیا آمده است که انستیتوت مزبور که با پول مالیات تأمین مالی می شود «برای تهیه تجهیزات نظامی در اتحادیه اروپا فعالیت می کند». نگاهی به «اشخاص صنایع نظامی» نشان می دهد که آن ها از صفهای اول [جامعه] می آیند. آن ها رؤسای هیأت های مدیره CEO صنایع بزرگ اروپایی برای ادوات جنگی هستند، از توپخانه های ضد تانک تا پهپادها و راکت های هدایت شونده از نوع آنهایی که تحویل اوکراین می شوند. در ایرباس، امیدا MBDA [کنسرن نظامی مشترک کشورهای اروپایی]، صنایع هوافضای انگلیس BAE، ساب [سوئد]، ایندرا [اسپانیا] و یا صنایع هوافضای لیبر [فرانسه] باعث درآمدهای میلیاردی می شوند. همکاری تنگاتنگ آن ها با انستیتوت اتحادیه اروپا در هم آمیزی منافع اقتصادی صنایع نظامی با راسیسم ضد اسلاو را بر ملا می کند که در هیستری نابودی اشاعه می یابد.

یادآوری

اما علی رغم تمام پروپاگاندا قهرآمیزی که در حد افراطی گری های دوران جنگ سرد است در جامعه المان شور و شوقی به وجود نمی آید. «ویران کردن روسیه» یادآور عواقب آخرین تلاش تاریخی و داستانهای خانوادگی شصت ساله های امروز است که پدربزرگهای آنان دیگر برنگشتند و پدران آنان در این باره سکوت می کردند که در لنینگراد و وارسا و یا در کنار دیوارهای گورستان پانتسوو Pančevo چه گذشت. یک نفر از هر دو نفر المانی از گسترش قهر در اروپای شرقی وحشت دارد و خواهان یک راه حل صلح آمیز است. وزارت امور خارجه با هشدار دادن نسبت به این میل به صلح به عنوان خستگی از جنگ و وضعیتی از تخریب آگاهی (فرانکفورتر ۲ جون ۲۰۲۲) نه تنها این آرزوی دستیابی به صلح را بی ارزش جلوه می دهد بلکه همزمان در حال اشاعه جنگ طلبی و واکنش قهرآمیز است.

قدرت آتش

در اینجا بخش تهاجمی دیوانسالاران نظامی عملیاتی و نظریه پرداز المان با فراخوان ارسال «قدرت آتش» بیشتر به اوکراین در صدد طولانی کردن خشونت در اوکراین بر می آید (فرانکفورتر جولای ۲۰۲۲). امضاء کنندگان این فراخوان می توانند سیر موفقیت آمیزی از ترقی شغلی خویش در آکادمی های ارتش المان را نشان دهند و یا مقر دانشگاهی خود را در پوتسدام [نزدیک برلین] دارند، جایی که مرکز فرماندهی اعزام دخالتگریهای سربازان المانی در خارج از کشور را هماهنگ می کند. در پوتسدام «جایی برای راه های حل دیپلماتیک نیست».

صف آرائی

اگر برای مذاکرات «جایی نیست»، پس برلین چه هدفی را دنبال می کند؟ اگر در آغاز این هدف معطوف به [دستیابی به] آتش بس بود اکنون در مقر کمیسیون دفاعی مجلس المان صلح همراه با پیروزی مطالبه می شود. (۱۷ جولای ۲۰۲۲) یعنی به کارگیری نامحدود سلاح در عملیات جنگی با محدوده زمانی نامعلوم که مستلزم تمرکز همه نیروها، یکسان سازی [و برطرف کردن] تناقضات. به طور خلاصه صف آرائی را خواستار می شود تا در میدان نبرد بر دشمن پیروز شود. برلین اهداف خود را رادیکالیزه می کند.

وضعیت تشنج

این که این اهداف قابل دستیابی نیستند برای ستراتیژی المانی امری فرعی قلمداد می شوند. ورود به جزئیات توازن قوای واقعی و محاسبات آشکار غلط و خطر به کارگیری وسایل کشتار اتمی باعث کج فهمی در مقاصد اصلی می شوند. [این اهداف] معطوفند به گسترش زمانی که وضعیت تشنج جنگی در آن می تواند همچنان پابرجا بماند به گونه ای که کنترل اجتماعی قدرت [دولتی] با دستور عملهای اجرائی نخست محدود شده و سپس از میان برداشته شود.

مقررات زدانی

صدرا اعظم المان زمانی که تصمیم بودجه ای به ایجاد یک «صندوق ویژه» صد میلیارد یوروی برای ماشین نظامی دولتی و خصوصی را به گونه ای غافلگیر کننده برای پارلمان اعلام کرد، نخستین گام را برای این مقررات زدانی برداشت (۲۷ فبروری ۲۰۲۲). از آن زمان وی این مقررات زدانی را ادامه می دهد و آن را در داخل با از نفس انداختن استقلال تعرفه ای اتحادیه های کارگری تحت عنوان «عمل متمرکز» رادیکالیزه می کند. در نتیجه این امر «بین کافر مایان، اتحادیه ها، دانشگاهیان و تصمیم گیرندگان سیاسی» این توافق به عمل آمده است که باید «در کنار هم بمانند» و «زیر بال و پر یکدیگر را بگیرند» فرانکفورتر ۱۸ جولای ۲۰۲۲)

قطعه قطعه شدن در داخل

این «عمل» معطوف به پائین آوردن مؤثر افزایش دستمزدها همراه با صرف نظر کردن از اعتصاب، قلب اقتصادی مقررات زدانی در داخل است. با افزایش قیمت‌هایی بیش از ۲۰ درصد برای نان روزانه این «اکسیون» به یک نزول واقعی حداقل معیشت به ویژه در آن لایه هائی از مردم می شود که در آمارها در حاشیه فقر به سر می برند. آنچه که با قصد «ویران کردن روسیه» آغاز شد، اکنون با قطعه قطعه کردن جامعه انسجام اجتماعی را نابود می کند. این ناکامی در داخل قابل پیش بینی است و موجبات ترس در برلین را فراهم می کند.

مالیتهای ویژه

وزارت اقتصاد المان با روشی مثال زدنی ستراتیژی تشنج را دنبال می کند و به طور مداوم مخاطبان رسانه ئی را با این چشم انداز وحشتزده می کند که چنانچه دستورالعملهای ویژه را دنبال نکنند فجایع در راه خواهند بود. مقررات حفظ محیط زیستی که ابتکارات شهروندی سالها برایش مبارزه کرده بودند فدای منافع ارجح نیازهای امنیتی ادعائی می شوند، مناطق حفاظت شده طبیعی به روی صنعت بزرگ باز می شوند، نیروگاههای آبی کوچک در معرض تهدید تعطیلی قرار می گیرند (برای خدمت به تأمین کنندگان بزرگ انرژی).

ستراتیژی تشنج به دنبال دستیابی به وضعیتی است که در آن حتی نیروگاههای اتمی که در المان متوقف شده بودند دوباره بتوانند راه اندازی شوند تا جلو فروپاشی ادعائی صنایع المان گرفته شود. این فضای یک وضعیت ظاهراً در هم ریخته اضطراری ایجاد شده توسط جنگ امکان آن را می دهد که شرکتهای خصوصی درگیر بحران با مبالغی میلیاردی مورد حمایت قرار بگیرند و مالیتهای ویژه ای برای مردم المان وضع شود؛ تنها به این دلیل که «روسیه» باید تحریم شود.

اقتصاد جنگی

سوداگران بین‌المللی ارز هم‌اکنون نیز ناکامی این سیاست را منعکس می‌کنند. سوداگران بازار پول ارزی را می‌خرند که لنگر اقتصاد جنگی جهانی غرب است در حالی که یورو در نسبت ارزشش سقوط می‌کند. این به قیمت‌های بالاتری برای واردات المان منجر می‌شود. اختلاف ارزش هم بر سر مصرف‌کننده سر شکن می‌شود، تورم را تشدید می‌کند و باعث آن می‌گردد که سبد نان روزانه ناچیزتر به نظر برسد. آمادگی برای تقبل آن وضعیت تشنج کاهش می‌یابد، نه فقط نزد نیازمندان [بلکه حتی در سطحی وسیعتر].

تهدیدات

این ناکامی عملی باید در حد امکان با یک پمپاژ ناسیونالیستی المان در اروپا و در سطح جهانی پیشگیری شود. اگر مبنای زمینی این عرض اندام همان رشد اجباری اقتصادی در جنگ رقابتی جهانی بر سر آخرین منابع است، نمای ظاهری آن اما «مسئولیت المان برای اروپا و دنیا» نامیده می‌شود (صدراعظم شولتس، ۱۸ جولای ۲۰۲۲) المان باید «رهبری کند»، «به عنوان کشور مرکزی اروپا». یعنی که «شرق و غرب، شمال و جنوب اروپا را به هم متصل کند». تعبیری مستند به ایدئولوژی ویرانگر اروپای میانی [دوران نازیسم] که زینتی بود برای اراده قدرت المانی از طریق سلطه اقتصادی بر کل قاره [اروپا].

از نظر زبانی صدراعظم المان هم‌اکنون بر سنت حواریون المانی دو جنگ جهانی قرار گرفته است که در وزارت امور خارجه به دنبال «اروپای میانی Mitteleuropa» بودند و با آن اطاعت [کشورهای] خارجی غیر المانی را در نظر داشتند. امروز نیز نزد شولتس قرار است که «رهبری» المانی به وضعیت «خودخواهانه بلوکه کردن تصمیمات اروپایی توسط کشورهای عضو خاتمه» دهد. تعبیر نادرستی نیست که این اظهارات را تهدیدی قلمداد نمود که متوجه سایر کشورهای عضو اتحادیه اروپا است: از یک موضع بدیهی عظمت و اتکاء به نفس که برلین داعیه آن را دارد، سایرین را به وانهادن استقلال خود وادار کند و آن‌ها را در ازای سهمی برای نفع اقتصادی قدرت مرکزی المان باز هم بیشتر مورد استفاده قرار دهد.

قطعه قطعه شدن اروپا

مشارکت در برکشیدن قدرت مرکزی المان در اتحادیه اروپا در گذشته نیز مورد مناقشه بود. بهای مقرر برای آن در کشورهای دنباله رو به کشمکش‌هایی دائمی منجر می‌شد و این بها از زمانی که صدراعظم المان خواستار آن شده است که «اتحادیه اروپا باید در جهان قدرتهای بزرگ در حال رقابت به یک عامل ژئوپلیتیک بدل شود» افزایش نیز یافته است. اتحادیه اروپا دیگر «نمی‌تواند در سیاست خارجی وتوی ملی [کشورهای عضو] را تحمل کند» (۱۸ جولای ۲۰۲۲).

در وضعیت تشنج یک جنگ که قرار است «روسیه را ویران کند»، شولتس از «اروپای میانی» فراتر می‌رود و جهان را در مد نظر قرار می‌دهد و خواستار آرایش [مناسب] دولتهای اروپایی می‌گردد تا راه آن را برای آنان هموار کند که زیر پرچم المان به جمع به اصطلاح قدرتهای بزرگ بپیوندند. این انکشاف جهانی قدرت مرکزی برلین که قصد تبدیل شدن به «عامل ژئوپلیتیک» اتحادیه اروپا را دارد، پاریس، رم، مادرید، وارسا و یا بوداپست را به اقمار برلین بدل خواهد نمود. مطالبات برلین بیگانه با واقعیتند. این مطالبات اروپا را متحد نمی‌کنند، قطعه قطعه می‌کنند.

جنگ علیه چین

ناکامی قابل پیش‌بینی المان در عرصه داخلی و خارجی نافه منافع ارز لنگر غرب جهانی نیست. به عکس، مادام که وضعیت تشنج ادامه دارد، دالر شکوفا می‌شود و اروپا را پیر جلوه گر می‌کند. زمان زیادی باید سپری شود، روسیه ویران گردد، المان تضعیف شود، اتحادیه اروپا قطعه قطعه شود و جنگ علیه چین به واقعیت تبدیل شود.

هانس رودیگر مینوو

۲۲ جولای ۲۰۲۲



تصویر: کشتار افراد بی‌گناه در پانسوو در بلگراد به تلافی قتل یک مأمور اس اس پس از بمباران و تسخیر بلگراد

توسط ارتش المان نازی، ۱۹۴۱

<https://www.freidenker.org/?p=13866>

<https://www.german-foreign-policy.com/news/detail/8990>